

بررسی مناظره در آثار منثور خواجهی کرمانی

صدیقه ستوده‌نیا کرانی^۱، عنایت‌الله شریف‌پور^{۲*} و سعید پورامینایی^۳

چکیده

مناظره یکی از انواع ادبی است که خاستگاه آن مشرق زمین است و سابقه آن به ایران پیش از اسلام برمی‌گردد. مناظره در همه دوره‌های سبکی ادب فارسی نمود داشته است. هرچه این شگرد ادبی گام به دوره بعد گذاشته ساختارها، عناصر و اجزایش کاملتر شده است. خواجهی کرمانی رسائل خود را به این ژانر ادبی اختصاص داده است. در این مقاله مناظرات خواجهی کرمانی، در رسائل او مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند و ویژگی ساختاری و محتوایی آنها مشخص شده است. هر چهار رساله منثور او به صورت مناظره بین دو شخصیت اصلی است که در متن رساله‌ها، تشخص انسانی یافته‌اند. بنابراین مناظره و تشخیص از اصلی‌ترین خصوصیات سبکی رسائل منثور خواجهی است. نکته مهم در مورد آثار منثور خواجهی کرمانی، محتوا، مضمون و اندیشه‌های اوست که از طریق آن می‌توان ضمن شناخت افکار و ایده‌های او با مفاهیم فکری، فرهنگی، فلسفی و اجتماعی زمان و جامعه او نیز آشنا شد.

کلید واژه‌ها: خواجهی کرمانی، رسائل منثور، شمع و شمشیر، شمس و سحاب، نمد و بوریا و سراجیه.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

sedighehsotoudeh785@yahoo.com

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران و دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی،

دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، کرمان، ایران. (نویسنده مسئول)

e.shrifpour@uk.ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

saeedpouraminaei@gmail.com

۱- مقدمه

موضوع مقاله حاضر بررسی مناظره در آثار مشهور خواجهی کرمانی می‌باشد. «از جمله آثار خواجهی کرمانی (وفات ۷۵۰ هـ.ق) رسائل چهارگانه اوست که در سال ۷۴۸ هجری و در ایام اقامت خود در کرمان نوشته است. سه رساله از این مجموعه، (مناظره شمع و شمشیر، شمس و سحاب، و نمد و بوریا) و یکی از آنها سراجیه چراغ نامه و گفتگوی شاعر است با چراغ و مقامه- ای در توصیف آن. هریک از این مناظره‌ها، به شیوه معمول در این نوع ادبی، میدان گسترده‌ای است برای رجزخوانی و نقیضه‌پردازی شاعرانه و مجال فراخ برای انواع تصویرسازی در توصیف و تجسیم صورت و صفت اشیاء، شیئی که گاهی می‌تواند به جای شاعر و نویسنده بنشیند و سخن‌های ناگفته و شکوه‌ها و شکایت‌های او را بازگوید. بنابراین ملاحظات، مناظره ادبی مانند آنچه در ادبیات عربی و فارسی به مقامه و مقامات معروف است، به تناسب موضوع و ظرفیت خود، عرصه‌ای است برای عرضه هر گونه هنر بلاغی، دانسته‌ها و آموخته‌هایی از علوم مختلف عصر، اطلاعات عمومی و اصطلاحات متداول در زبان ادبی و گفتاری در قرن هشتم، عصر زندگی و شاعری خواجه، گویی از نظر عامه ادیبان، مناظره نویسی به نوعی موضوع روز تلقی می‌شده و در حوزه فرهنگی فارس و کرمان و از معاصران او، کسانی مانند جلال طیب خوافی (درگذشت: حدود ۷۹۵ هـ.ق) ساکن شیراز و عماد فقیه کرمانی (درگذشت: ۷۷۳ هـ.ق)، هم به مناظره‌هایی پرداخته‌اند». (صادقی، عابدی، ۱۳۹۵: ۳۶۳)

در تحقیق حاضر برای سهولت بررسی گفتگوها در دو قالب مناظرات انسان با غیرانسان مانند رساله سراجیه که گفتگوی خواجهی کرمانی با چراغ و مناظرات تمثیلی - گفتگو میان دو موجود شخصیت یافته چون شمع و شمشیر، شمس و سحاب، نمد و بوریا و مانند آن تقسیم شده است. در ادامه مناظرات از حیث طرفین گفتگو، درونمایه و لحن مناظره، موضوع مناظره، شرایط و زمینه‌های سرایش مناظره و پیام شاعر مورد تحلیل و بررسی واقع شده‌اند فضای مناظرات در رسائل خواجهی کرمانی، کاملاً مصنوع است، «نثر خواجه در رسائل چهارگانه چنان که خواننده ملاحظه می‌کند، نتیجه کوششی است شاعرانه در ساختن و پرداختن هزار چهره پذیرفتنی برای شخصیتی که معمولاً با یک چهره دیده می‌شود. این سخن شاعرانه و پرابهام، در سرتا سر هر

رساله، سرشار از اطلاعات گوناگونی است که از ادیبان آن روزگار انتظار می‌رود. عرضه این اطلاعات با توصیف‌های خیال پردازانه، نثری هنری آمیخته است به نظم، سبکی متمایل به نثرهای فنی همواره با کلمات و ترکیبات تازه‌ای همراه است. نویسنده شاعر، به شیوه‌ای متفاوت با دیگر آثارش، توجه خاصی به تضمین آیات قرآنی نشان می‌دهد و پیوسته می‌کوشد که هر بند از سخن خود را با آیاتی مناسب به پایان آورد». (خواجوی کرمانی، ۱۳۹۹: ۵۸-۵۹)

مناظره در دوره‌هایی کاربرد تفننی داشته است و اثرگذاری چندانی در ادب فارسی نداشته است. چون تنها جنبه تفنن و سرگرمی داشته است. اما کار شاعرانی چون خواجوی کرمانی، پروین اعتصامی یا قبل از آن اسدی طوسی در زمینه مناظره متفاوت است. مناظره‌های این شاعران هدفمند است و آن نشان دادن ساختاری دو قطبی است، که در جامعه شکل می‌گیرد. وقتی جامعه دچار دو قطبی‌های سیاسی، اخلاقی و فاصله طبقاتی شود، بهترین فرصت برای رویش مناظره است. البته تفنن، سرگرمی و بهانه برای فراهم کردن اثر ادبی و تقدیم آن به ممدوح نیز، سر جای خود محفوظ است، ولی در قرن هشتم انگیزه‌هایی وجود دارد که خواجو را برمی‌انگیزد که در کنار منظومه‌ها و دیوانی به آن بزرگی دست به تألیف این رسائل هم بزند. شک نداریم که شاعری مانند خواجو بدون هدف و از سر تفنن رساله نمی‌نویسد یا مناظره ترتیب نمی‌دهد، سرودن مناظره در هر دوره‌ای با اهداف خاصی صورت پذیرفته است، فضای فکری جامعه نیز در شکل‌گیری این اهداف اثر گذار بوده و سبب شده در هر دوره‌ای مناظره‌ها تغییر پیدا کند. همه اینها دلالت بر این می‌کند که این اسلوب برای بیان اندیشه شاعران، موفقیت‌آمیز بوده است و روش مناسبی برای ادای معنی می‌باشد. تمام این عوامل انگیزه‌ای شد که ما را وادارد تا به بررسی فن مناظره در آثار منشور خواجوی کرمانی بپردازیم و نشان دهیم که این شگرد ادبی یکی از راهکارها و ابزارهای شاعران برای ارتباط با دنیای پیرامون خویش بوده است و آنان تلاش کرده‌اند که افکار و اندیشه خود را در قالب این نوع ادبی منتقل سازند.

۱-۱- بیان مساله:

با توجه به آنچه گفته شد تعیین ارتباط ساختار مناظرات خواجهی کرمانی در رسائل مشهور او با محتوای این مناظرات و نیز جزئیات گفتگوها در کنار اشاره‌ای به پیشینه مناظره نویسی در ادب فارسی، مساله مورد نظر در این پژوهش است. در همین راستا مسائلی از جمله فلسفه پیدایش مناظره و مناظره نویسی و بحث درباره این که چرا در قرن هشتم، عصر زندگی و شاعری خواجه، از نظر عامه ادیبان نیز مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲- پیشینه پژوهش و ضرورت تحقیق:

در حوزه مناظره به طور عام، پژوهش‌هایی انجام شده که در راس آن می‌توان به کتاب **مناظره در ادب پارسی** از معصومه کریمی اشاره کرد. علاوه بر این کتاب چند تحقیق دیگر نیز در مورد مناظرات انجام شده است از جمله:

۱- تحقیقی با عنوان «**جایگاه فن مناظره در شاهنامه فردوسی**» توسط غلامعلی فلاح قهرودی، که در این اثر دو مناظره **مانی و موبد و موبد و مزدک** در شاهنامه بررسی و تحلیل شده است و در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که «مناظرات شاهنامه همان گفتگوهای بسته و معدودی هستند که عموماً میان اهل علم و متکلمان، در مورد مسائل اعتقادی و غیراعتقادی، جهت اثبات نظر خود در مورد حکمی از احکام و روشن کردن حق و صواب درمی‌گرفته است و با مناظرات اسدی، که در تغزل و تشبیب قصاید مدحی به کار رفته، کاملاً متفاوت است». (فلاح، ۱۳۸۷: ۱۵۵)

۲- تحقیق دیگر با عنوان «**مناظره عقل، علم و حلم و دولت از مؤلفی ناشناخته**» به نصرالله پورجوادی تعلق دارد. در این اثر می‌خوانیم: «مناظرات زبان حالی در ادبیات فارسی در زمره انواع ادبی، غالباً مربوط به دربارها بوده است. وی به این نتیجه رسیده است که شاعران یا نویسندگان این آثار را برای خواندن در دربار شاهان و سلاطین یا مجالس وزرا و اعیان تصنیف می‌کرده‌اند. گاهی نویسنده یا شاعر، در دیباچه، نام شاه یا وزیر یا شخصیتی را که مخاطب اصلی او بوده و مناظره را برایش سروده بوده ذکر می‌کرده است.

در پاره‌ای از این آثار، در انتهای اثر، به مدح مخاطب می‌پرداخته یا ممدوح خود را به منزله داور مناظره معرفی می‌کرده است». (پورجوادی، ۱۳۸۵: ۸)

چندین پایان نامه نیز در موضوع مناظره نوشته شده است، که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود:

۱ - **مناظره در شعر فارسی**، (۱۳۶۴)، از نجیب مایل هروی (پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد).

۲ - **مناظره و سیر آن در ادب فارسی**، (۱۳۷۵)، از محمود باقری (پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد بیرجند).

۳ - **تأملی در فن مناظره و سیر آن در گستره ادبیات فارسی**، (۱۳۸۱)، از علی سروری (پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه سبزوار)

با این همه، تاکنون تحقیقی درباره بررسی مناظره در آثار متثور خواجهی کرمانی انجام نگرفته است. تجزیه و تحلیل مناظرات خواجهی کرمانی، از ابعاد مختلف و شناخت دقیق پیام مناظرات و شناساندن آنها به جامعه ادبی از دلایل ضرورت این تحقیق می‌باشد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- **تعریف مناظره**: برای درک اصطلاح مناظره در گونه‌های ادبی و پیشینه آن در ادبیات ایران و جهان ابتدا معنای لغوی مناظره در فرهنگ‌های مختلف و سپس معنی اصطلاحی آن در کتاب‌های مختلف بررسی می‌گردد.

۲-۱-۱- **معنی لغوی مناظره**: مناظره واژه‌ای عربی است از ریشه نظر، اصل معنای «نظر» دیدن با چشم است. مناظره، مصدر باب مفاعله در لغت، به معنی نظیر کسی یا چیزی گردیدن، مباحثه، مجادله و گفتگو کردن است، یا «عبارت از توجه متخاصمین در اثبات نظر خود در مورد حکمی از احکام و نسبتی از نسبت‌ها برای اظهار و روشن کردن حق و صواب است و بالاخره مناظره بحث باشد در مسائل مختلف فیه و ایراد نظیر بالنظیر و مقابل بالمقابل و آن، یا ماخوذ از

نظیر است یا نظر است و یا به معنی توجه نفس است در مقولات یا به معنی مقابله است». (سجّادی، ۱۳۴۱: ۵۸)

در کشف اصطلاحات الفنون و اقرب الموارد و غیاث اللغات، به علم این فن، یعنی علم المناظره اشاره شده است، «به این شکل که علم مناظره را علم آداب مباحثه و طرق اثبات مطلوب و نفی آن و یا نفی دلیل آن با خصم می‌دانند. می‌توان گفت با نگاهی منطقی به تعریف علم مناظره پرداخته‌اند». (دهخدا، ذیل واژه مناظره)

معین در فرهنگ خود علاوه بر مباحثه معنای «ستیهیدن از برای سرکوب خصم را نیز اضافه کرده است». (فرهنگ فارسی معین، ذیل مناظره)

۲-۱-۲- معنای اصطلاحی مناظره: مناظره یکی از انواع گونه‌های ادبی است. مناظره در میان آثار ادیبان فارسی واژه‌ای شایع است و از قدیم‌الایام در متون نظم و نثر به کار می‌رفته است. مناظره یکی از رسمی‌ترین شیوه‌های بحث و استدلال است و به تعبیر دیگر مکالمه‌ای است دو طرفه، که هریک از گویندگان، با استدلال و ارائه براهینی (معمولاً با لحن حماسی) سعی دارند، برتری خود را بر دیگری به اثبات برسانند. کاشفی در مقدمه کتابش بحثی دارد، تحت عنوان «در بیان الفاظی که در انواع شعر مستعمل» می‌باشد؛ ضمن توضیح الفاظ مدح، هجو، توحید، نعت، منقبت و غیره از مناظره هم سخن گفته است. این بدان معنی است که وی مناظره را نوع ادبی می‌دانسته نه قالب ادبی، آن چنان که در کتاب‌های اصطلاحات ادبی معمولاً مترادف جدل قرار می‌دهند، و یا صنعت ادبی سؤال و جواب ایشان می‌نویسد: «مناظره در اصطلاح آن است که شاعر از زبان هریک از آن دو چیز یا زیادت که با یکدیگر در مقام مناظره‌اند، سخنی بگوید و صفاتی که متضمن بر تفضیل یکی و تحقیر دیگری باشد، برشمارد». (کاشفی، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۲)

از این تعریف چنین برمی‌آید که کاشفی فقط مناظره‌های خیالی را در نظر داشته، از همین رو است که می‌گوید: شاعر از زبان هریک ... سخنی بگوید، در حالی که همه مناظره‌ها چنین حالتی ندارند. در میان معاصران، توجه به تعریف این اصطلاح بیش از پیش دیده می‌شود و چند تن آن را تعریف کرده‌اند، آقای عبدالحسین زرین کوب در کتاب «شعر بی دروغ و شعر بی نقاب» آورده

است: «مناظره هم تا حدی در حکم مکالمه است، مکالمه در بیان تفاوتها و مزیت‌های دو چیز». (زرین کوب، ۱۳۷۱:۱۲۰)

رستگار فسایی، در کتاب **انواع ادبی**، مناظره را از این کلی‌تر دانسته است: «اشعاری است که شاعر در آنها دو چیز یا دوکس را در برابر هم قرار می‌دهد تا با یکدیگر بر سر موضوعی گفتگو نمایند». (فسایی، ۱۳۷۲:۱۶۳)

این تعریف یادآور تعریف آقای حسین رزمجو است، که ایشان هم مناظره را گفتگو یا مکالمه می‌داند، اما گفتگو و مکالمه‌ای که هدفش اثبات برتری و فضیلت هر کدام از طرفین مناظره بر دیگری است: «مکالمه و گفتگویی است دو طرفی که هریک با استدلال و ارائه براهین سعی می‌کند که برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند». (رزمجو، ۱۳۷۲:۱۳۳)

۳- تاریخچه مناظره:

مناظره به عنوان یک شیوه ادبی و اسلوب سخن سرایی از قدیم‌ترین دوران‌های گذشته در شعر و ادب جهانی نمود داشته است و تمدن‌هایی با سابقه کهن از این فن به عنوان یک تفنّن و سرگرمی و یا بیان مسائل اجتماعی سود جستند. این گونه ادبی قدمتش به تمدن‌های قدیم بین‌النهرین و همچنین ادبیات ایران پیش از اسلام برمی‌گردد.

۳-۱ - مناظره در ادبیات پیش از اسلام: تنها اثر بازمانده فن مناظره در ادبیات ایران پیش از

اسلام مربوط به اثری به نام **درخت آسوریک** «که در آن طرفین مناظره بز و درخت نخل می‌باشند که هرکدام سعی بر برتری خویش دارند و مزایای خود را برای طرف مقابل برمی‌شمارند». (تفضلی، ۱۳۷۷:۲۵۶)

این پیکار ساختارش به گونه‌ای است که شبیه به مناظره‌های ادبیات بین‌النهرین است و مناظره می‌شود و گندم در ادبیات سومری را به ذهن متبادر می‌کند. این منظومه صد و بیست و یک بیت دارد و به زبان پارسی یا پهلوی اشکانی و سراینده آن ناشناخته است. این مناظره از یک مقدمه، گفتگوهای طرفین و سرانجام یک خاتمه تشکیل شده است. در همه فرهنگ‌ها این منظومه را اولین مناظره در تاریخ و ادب فارسی به حساب آورده‌اند. نکته قابل توجه در این مناظره این است که با

نهایت سادگی خود، اساس و پایه شیوه مناظره نویسی را در ادب فارسی بنیان نهاده است؛ برای مثال می‌توان به وجود داور، تعریف از محاسن خود و برشمردن ایراد طرف مقابل، استفاده از استدلال مانند حکایت و مثال‌ها اشاره کرد. «یکی از شیوه‌های دیگر که به مناظره نزدیک است، پرسش و پاسخ نام دارد. سروده‌های زردتشت، گات‌ها، به این صورت نگاشته شده است و از این نظر، با ریگ ودا قدیمی‌ترین سرود آسمانی هندی‌ها که بیش از هزار و پانصد سال پیش از مسیح وجود داشته و برخی از آنها به صورت پرسش و پاسخ بوده است، نزدیکی بسیاری دارد». (جنتی عطایی، ۱۳۳۴: ۸) در هر صورت وجود این مناظره‌ها نشان دهنده رواج این اسلوب سخن‌پردازی در ادبیات ایران پیش از اسلام که مبین این نکته است که ایرانیان با فن مناظره آشنایی داشته‌اند.

۲-۳- مناظره در ادبیات بعد از اسلام: در مورد این‌که اولین مناظره بعد از اسلام از آن کیست میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. در هر حال نمی‌توان از مناظره زیبای «باز و زاغ» عنصری، چشم پوشی کرد و آن را نادیده گرفت و اسدی طوسی را اولین مناظره سرا به حساب آورد. با این حال بعد از عنصری، اسدی طوسی شاعر نیست که با مهارت کامل و استادانه به سرودن مناظره‌های پنج‌گانه خود پرداخته است که عبارتند از «عرب و عجم»، «آسمان و زمین»، «گبر و مسلم»، «قوس و رمح» و «شب و روز». بعد از اسدی طوسی امیر معزی شاعری است که در زمینه مناظره از خود مهارت به خرج داده است و در آن به گفتگوی با عقل پرداخته است. بعد از معزی شاعرانی چون سنایی، نظامی، عطار، مولانا، سعدی، حافظ، خواجه کرمانی، هلالی جغتایی، وحشی بافقی و از شاعران معاصر، نیما یوشیج، ملک‌الشعراء بهار، پروین، ادیب پیشاوری، دهخدا، ادیب‌الممالک فراهانی، لاهوتی، ایرج میرزا، شهریار، خانلری، اخوان ثالث و شاملو مناظره‌سرا بوده‌اند. در مورد خاستگاه مناظره در ادبیات بعد از اسلام مرحوم ملک‌الشعراء بهار می‌گوید: «گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب بوده است و در میان شعراء اسلامی نیز بیشتر «مناظرات» به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده است و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجه کرمانی گواه این معنی است». (بهار، ۱۳۸۷: ۵۳)

۴- هدف از مناظره‌گویی و زمینه‌های رواج مناظره در دوران خواجه‌ی کرمانی:

شاعر مناظره‌سرا با قرار دادن دو طرف دعوا (البته در پاره‌ای موارد مناظره جنبه‌ی عاشقانه و دوستانه می‌یابد)، درصدد بیان اندیشه برمی‌آید و هدف او تعلیمی - اخلاقی است. از این رو غالب شخصیت‌های مناظره، اشیاء بی‌جان هستند و مانند مناظره‌های تمثیلی در رسائل خواجه‌ی کرمانی که گفتگو میان دو موجود شخصیت یافته، چون شمع و شمشیر، شمس و سحاب و مانند آنها جریان می‌یابد، تا مطالعه‌ی مناظره بر خواننده، شیرین و گوارا باشد و پندی که شاعر از زبان شخصیت‌هایش بیان می‌کند روان‌تر و آسان‌یاب جذب اندیشه‌ی مخاطب گردد و از سوزش و گزندگی آن کاسته شود. رواج مناظره در ادب پارسی می‌تواند منتج از عواملی چند باشد، از جمله این عوامل می‌توان به وجود مباحث علمی و تئوری که میان متکلمان و فقیهان در دربار صورت می‌پذیرفته است، اشاره کرد. نقل شده که «مامون علاقه‌ی بسیاری به این گونه مناظرات دینی داشته - است و چندین مناظره در حضور او برگزار گردید، نقل شده است. مناظره با مانوی به نقل از ابوالمعالی، مناظره با ثنوی و با موبد به نقل از راغب اصفهانی و مناظره‌ی متکلمان با یزدان بخت مانوی به نقل از ابن الندیم از جمله این مناظرات است». (تفضلی، ۱۳۷۷: ۱۶۵)

عامل دیگری که سبب این شگرد ادبی شد و زمینه‌ی رشد آن را فراهم کرد اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر شاعران می‌باشد. عوامل اجتماعی و مسائل سیاسی، استبدادگری‌ها، خشونت‌ها و سخت‌گیری‌های حاکمان و پادشاهان در شکوفایی و باروری مناظره اثری انکارناپذیر داشته است. این کژاندیشی و خشونت‌گرایی سبب شد تا شاعران و نویسندگان تلاش کنند که از پوسته‌ی ظاهری زبان فاصله بگیرند و به لایه‌های درونی آن چون مجاز، کنایه و تعبیرهای متفاوت از ظاهر پناه بیاورند. خواجه‌ی کرمانی، از بد حادثه در یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی ایران زندگی کرده است، در دوران خواجه‌ی کرمانی قسی‌القلب‌ترین امیران و حاکمان بر کرسی امارت و حکومت نشستند که از ارزش‌های انسانی و رأفت و مدارای اسلامی که فرهنگ اصیل و سراسری ایران بود، دور افتاده بودند. این‌گونه رفتارها و خط‌مشی‌ها سبب شد تا خواجه‌ی کرمانی که زبان گویای عصر خود بود از روش بیان مستقیم دست بردارد و در پرده و لفافه سخن خویش را بیان کند. در چنین فضایی اگر شاعر عقیده‌ای دینی یا سیاسی داشت که برخلاف عقیده‌ی حکومت بود و

یا مورد پسند جامعه نبود آیا می‌توان انتظار داشت تا به طور آشکار آن را بیان کند؟ به همین دلیل شاعران بهتر می‌دیدند که سخن خود را به صورت کنایی بیان کنند. انتخاب اشخاص مناظره از غیر جانداران یا عناصر غیر انسانی خود دلیل دیگری است که شاعران می‌کوشیدند مسایل فکری و عقیدتی خود را از زبان آنها بیان کنند. «معمولاً شاعر با مقابله دو عنصر متضاد و مخالف و طرح گفتگو و مباحثه‌های آن قصد اثبات نظریه‌ای فلسفی یا نتیجه اخلاقی را دارد. مباحثه کننده‌ها اغلب انسان هستند یا اشیاء یا جانوران و یا مفاهیم انتزاعی از قبیل عقل، اقبال، دولت، ثروت که در قالب شخصیت‌های انسانی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و گاه هر کدام از آنها مظهر و نشانه طرز تفکر یا عقیده‌ای است از این جهت مناظره را نوعی تمثیل و گاه یکی از انواع استعاره دانسته‌اند.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۵۴)

شاعر از این که دو طرف مناظره را آزادانه رود روی یکدیگر قرار دهد و هر کدام قوت و ضعف خویش را ابراز دارند و احیاناً منتقد حکومت هم باشند پروا داشته، از این رو فضای سیاسی جامعه شاعر را به سمت پوشیده سخن گفتن کشانده است.

۵- ساختار مناظرات خواجهی کرمانی:

هر مجموعه زبانی که بخواهد با مخاطب تعامل داشته باشد و در این تعامل و ارتباط به تنگنا نیفتد، می‌بایست دارای قواعد منظم باشد و شالوده آن بربنایی مستحکم پی‌ریزی گردد. این امر زمانی محقق خواهد شد که عناصر تشکیل دهنده این مجموعه زبانی هر کدام در جایگاه واقعی خویش قرار گیرند؛ آن چنان که اگر جابجایی در این عناصر صورت پذیرد به تنه و پیکره آن مجموعه آسیب رسانده و فرم و ریخت آن را به هم می‌ریزد تا آن ارتباطی که می‌بایست با خواننده متن صورت می‌پذیرفت دچار اشکال گردد. رعایت کردن صورت و شکل ظاهر اثر، همزمان با جنبه‌های معنوی آن تناسبی را به وجود می‌آورد که خواننده متن با آن اثر یک تعامل مناسب برقرار کرده به صورتی که با دنیای نویسنده زندگی می‌کند و با او یکی می‌گردد. مناظره نیز به عنوان یک نوع و قالب ادبی از این اصل برکنار نیست و در ساخت و بافت آن عناصری مختلف و متفاوت به کار رفته است که با وجود این تفاوت‌ها، تشکیل دهنده یک مجموعه نظام‌مند و با قاعده می‌باشد.

آنچه که سبب می‌گردد با وجود این اختلاف‌ها یک ساختار منظم شکل گیرد، قرار دادن این عناصر در جایگاه مناسب خود است. زیبایی این نوع اثر ادبی در موشکافی و پاسخ‌های سنجیده نهفته است که شاعر در زبان طرفین قرار می‌دهد. ساختار مناظره‌های خواجه‌ی کرمانی، از سه قسمت آغاز (مقدمه)، بدنه و پایان شکل می‌گیرد. اصلی‌ترین بخش مناظره بدنه آن می‌باشد که حاوی گفتگو میان شخصیت‌هاست و هر مناظره‌ای از داشتن آن ناگزیر است. علاوه بر این بخش، شاعر برای ورود به مرحله گفتگو، معمولاً دست به فضاسازی و مقدمه چینی می‌زند و ممکن است پس از بدنه اصلی نظر خود را به عنوان نتیجه بحث، نیز بیان کند.

۵-۱- آغاز مناظره (مقدمه چینی مناظره): خواجه‌ی کرمانی مناظره‌های خود را با مقدمه‌هایی که به طور مفصل در آغاز مناظره می‌آید، شروع کرده است، و در این مقدمه چینی‌ها به توصیف مکان، زمان، صحنه‌های مناظره و دیگر فضاهای مربوط به حواشی، به مناظره می‌پردازد، به عنوان مثال رساله شمع و شمشیر با این مقدمه چینی‌ها آغاز می‌گردد:

ابتدا با حمد و ستایش خدا آغاز می‌کند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَضَعَ سُيُوفَ الْأَسِنَّةِ بِجِوَاهِرِ التَّقْدِيسِ وَالتَّمَجِيدِ». (خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۹۹: ۳) و این موضوع به اعتبار این که شاعران ما موحد و خداپرست بودند و ترجیح می‌دادند که کار و سخنشان با حمد خداوند آغاز شود، پذیرفتنی است. بنابراین بخش اول تحمید یا حمد خداوند است که آن هم البته با برائت استهلال آغاز می‌شود که از هنرهای شاعران و ادیبان موفقی ماست، که می‌توان گفت این از برائت استهلال‌های زیباست که در آغاز منظومه و متن، شاعر حرفی بزند که بعد از آن خواننده متوجه می‌شود که کل ماجرا چیست. خواجه بعد از حمد و ستایش خداوند به مدح و تحیت رسول اکرم می‌پردازد: «وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ السَّيْفِ وَطَاوُوسِ رِيَاضِ الْبَطْحَاءِ وَالْخَيْفِ» (همان: ۳) و سپس به معرفی خود می‌پردازد و خود را پیرو شیخ مرشد می‌داند و چون خواجه خود را از طریق شیخ امین‌الدین بلیانی، مرید و پیرو شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی، مشهور به شیخ مرشد می‌دانست، بدین سبب خود را مرشدی می‌نامد، و از تغییر احوال خود که دست‌خوش تصرف روزگار شده و از پیروی و عیالواری خود یاد می‌کند: «که این دست‌خوش تصاریف زمان و پای مال نوایب حدثان ... زبان قلم و قلم زبان، از تقریر شدت احوال، و تحریر قلت اموالش، لال گشته و کلال پذیرفته» (همان: ۴) و

به بیان کردن فکر و خیال خود که در اطراف آستان سلطان سیر می‌کرد و به مجلس امیر مبارزالدین محمد می‌اندیشید: «خاطر فاترش ... پیرامن سُدّه جناب سلطنت ماب... طوافی می‌کرد» (همان) به معرفی بزم و بارگاه آن پادشاه که در اینجا بیشتر هنرورزی شاعرانه است می‌پردازد: «مجلسی، صد قصور بر هشت چمنِ روضه رضوان ثابت کرده، و صد شکن به نه طارم شش دری درآورده، آتش رخان به جام آتش رنگ، آب سرچشمه خورشید برده و دل دریا کشان به کشتی‌های پیایی می‌در جوش آورده». (همان: ۵)

۲-۵- بدنه مناظره: در مناظره، گفتگو معمولاً بین دو عنصر متضاد یا دو چیز که نقطه مقابل یکدیگرند درمی‌گیرد، به همین لحاظ شخصیت‌های مناظره عنصر اصلی آن به شمار می‌آیند و سخنور تلاش می‌کند تا با چهره پردازی و ارائه برداشتی نمادین از شخصیت، بویژه در مناظره‌هایی که در قالب تمثیل و حکایت هستند، آنان را چنان برگزیند و ساخته و پرداخته سازد که علاوه بر نشان دادن مفهوم دوگانگی، به خوبی در آن خصلتی که برای آنان در نظر گرفته شده ایفای نقش کنند. از سوی دیگر شخصیت باید جنبه نمونه و تیپیکال داشته باشد تا موضوع و محتوای مناظره در آن به خوبی نمود پیدا کند و چنان مناسبتی بین شخصیت‌ها و مفهوم و محتوایی که از مناظره مورد نظر است برقرار شود که خواننده در سایه این مناسبات به اصل موضوع مناظره پی‌برد. بدنه مناظره، دیالوگ و مباحثه‌ای است میان دو طرف مناظره، که معمولاً شاعر در نوبت‌های متعددی به هر کدام از آنها، فرصت ابراز عقیده می‌دهد. در بعضی از مناظره‌ها این فرصت بسیار کوتاه و مرتب مبادله می‌شود؛ در اینجا به بررسی محتوای گفتگو میان شخصیت‌های مناظره در رسائل خواجه می‌پردازیم.

۲-۵-۱- رساله شمس و سحاب: خواجه کرمانی در این رساله، دو پدیده آسمانی را به صحنه زندگی کشانده و به آنها شخصیت انسانی بخشیده و خصلت‌های افرادی را که در اطرافش بوده‌اند، به آنها داده است او توان سخنگویی خویش را در اختیار آنها قرار داده تا به اندازه نیاز خویش از هنرمندی شاعر بهره بگیرند و آنچه را که می‌دانند بیان کنند. خواننده این اثر، در محضر شمس و سحاب می‌نشیند و به تفاخر و تکبرشان گوش می‌سپارد. خواجه کرمانی در این رساله بیان می‌کند: «شبی از بخارِ سینه بخوری سوخته بودم، و از آتش دل چراغی افروخته، از دیوان

کمال غزلی آغاز کرده و از پردهٔ حسینی نوایی برساز کرده». (همان: ۶۳) آنچنان که خواجه‌ی کرمانی توضیح می‌دهد، یک شب را تا صبح بیدار بوده و قصیده و شعر می‌گفته و گویا تفالی به دیوان شمس زده است، که البته در اینجا عمداً از دیوان شمس سخن می‌گوید، چون می‌خواهد به تصویر شمس وارد شود و ارتباط شمس با ابر را که گفتگوی خاصی است و مدّ نظر اوست مطرح کند و به این دلیل این ایهام یا این برائت استهلال را به کار می‌برد، و سپس بیان می‌کند: «حوری دیدم در حلهٔ نور، و نوری برقلهٔ طور؛ چشمی بی‌خواب، و چشمه‌ای بی‌آب؛ مژه‌ای بی‌مار، چرخ سیم اندام زرین افسر خورشید روی، چون مرا دید در بحر تحیر فتاده و چشم تفکر گشاده، گفت: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ». (آل عمران: ۹۷) روشن است این آفتاب است آفتاب است آفتاب». (همان: ۶۶)

خواجه در متن این رساله اسنادهای زیادی به آیات قرآنی دارد. در همان ابتدا وقتی خورشید خودش را معرفی می‌کند، تفرعن را در سخن خورشید می‌توان دید. «آن شاه شیرگیرم که زین زرین برگزیده شیر چرخ بوقلمون بدم، و آن شهسوار قلّه نشینم که بر راکبان مراکب گردون خندم. ناگاه سحاب دریا نصاب که جوهر فروش رسته بازار عمان است، از گوشه‌ای در رسید و مُحاذی او سایبان برکشید، «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا» (نمل: ۱۹) و گفت: به خنجر زر برکشیدن و ساغر لعل در کشیدن، ملک جهان مسخر نگردد و کار عالم میسر نشود». (همان: ۶۸-۶۹) از متن می‌توان فهمید که گویا ابر بعد از شنیدن ادعای خورشید می‌خواهد به تکبری که خورشید دارد، اعتراض کند از اینجاست که گفتگو و مناظره بین خورشید و ابر در می‌گیرد. معرفی اولیه خورشید باعث می‌شود که ابر فکر کند که ارزش و اهمّیت او شناخته نشده و خورشید فقط خود و قدرت خود را دیده و این طعنه زدن‌ها نشانه دلخوری ابر از خورشید است، که چرا توانمندی او را ندیده به او طعنه می‌زند و می‌گوید: «به خنجر زر برکشیدن و ساغر لعل در کشیدن، ملک جهان مسخر نگردد و کار عالم میسر نشود. از صبح تا شام بینمت بر در و بام افتاده، و دیده بر هر روزنی نهاده، و نظر بر هر انجمنی گشاده». (همان: ۷۰-۶۹) به همان چیزی که خورشید افتخار می‌کند یعنی نورافشانی، و از هر روزنی وارد شدن را ابر تعبیر به هر جایی بودن، بی‌قید بودن و دخالت در امور دیگران می‌داند. ابر در ادامه بیان می‌کند: «اگرچه روشن است که دایم نُصَحِ لَوَائِمِ، ملائم طبع هرکس نیاید، «لَقَدْ أْبَلَّغْتُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَّا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ» (اعراف: ۷۹)». (همان: ۷۰) ابر با استناد

به قرآن عملکرد خورشید را که آن همه زیباست زشت جلوه می‌دهد و در آخر خورشید را پند و اندرز می‌دهد. اگر از دیدگاه ابر به مسأله نگاه کنید، می‌بینید کاملاً بر حق است و راست می‌گوید در حالی که واقعیت چیز دیگری است. در ادامه نوبت به خورشید می‌رسد، که گفت: «ما آن خورشید نام جمشید جام صاحب قرانیم که در ممالک انارت، قرن الشمس را به قرینه، نسبت به عوامل عمل انوار ما کنند». (همان: ۷۱) پس ابر که سخنان او را شنید، «پرده حیا از مَحیای مُحاکا برداشت و گفت که این سرمست شیرگیر، و تهی دست شمشیرگیر، لشکر معارضه را عرض داد و روی در میدان مناظره نهاد و گفت: بنگر که کوه تا کوه سواد سپاه ماست؛ وز کوه تا به کوه سراپرده و بارگاه ما». (همان: ۷۴) آنگاه خورشید پاسخ داد: «ای باد پیمای هوایی، و یافه درای هرجایی! از جاده ادب انحراف نموده، و زبان لاف به گراف گشوده‌ای، گر با ما ساز مجادله سازی و نقش مناقشه بازی، از پای درآرمت به یک ضربت تیغ». (همان: ۸۲-۷۹) ابر سرکش، با خشم از جای درآمد گفت «عجب از سیاهکاران سودایی، و بی آبان صفرایی که روی شناسند و به هیچ روی خود را نشناسند! جهان بینند و جهان نبینند! عین نوردند و از دیده دورند!». (همان: ۸۳) آنچه در این رساله جالب است، این است که هر دو طرف مناظره به قرآن کریم استناد می‌کنند. علاوه بر این در رساله تنوع واژگانی زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد خواجهی کرمانی ذهن بسیار توانمندی در انتخاب واژگان و تعابیر بسیار قوی و شاعرانه‌ای که در متن به کار برده، دارد. در نهایت گفتگو به گونه‌ای پیش می‌رود که این تضاد همچنان وجود دارد، ولی خواجهی کرمانی این اختلاف دیدگاه را تبدیل به وحدت می‌کند و اجازه می‌دهد که وحدتی که بر نظام خلقت حاکم است، کشف گردد. در این داستان سپهر پیر واسطه می‌شود و زمانی می‌بیند که این دو پدیده‌ای که برای نظام خلقت مفیدند، فقط به خاطر اختلاف دیدگاه به تضاد رسیده‌اند و ساطت می‌کند، حرف‌هایی می‌زند و آنها را به هم پیوند می‌دهد. گفتگوی شمس و سحاب، گفتگوی بسیار زیبا، شنیدنی و نمادین است و خواجه کوشیده است که در تمامی سخنان که از زبان آنها نقل می‌کند، همه شکوه و شکایت‌هایی را که از تکبرهای پوچ انسان‌ها دارد، عرضه نماید، او با این روش خویش همه خصوصیات زشت اخلاقی انسان‌ها را از ریشه نابود می‌کند و با استناد به آیات قرآنی، ارزش‌های انسانی را جایگزین آنها می‌کند و از آنجا که خواجهی کرمانی نمی‌تواند قهر و دشمنی بین انسان‌ها

را بپذیرد، پایان داستان را به گونه‌ای پیش می‌برد که شمس و سحاب با هم از در صلح درآیند، در پایان، خواجه اعتراف می‌کند که مقصود او از کاربرد شمس و سحاب، تنها جنبه تمثیلی داشته و هدف این است که این گفتگو تأثیری بیشتر در خوانندگان داشته باشد «و اهل دل دانند که از چشمه این آفتاب، و چشم این سحاب، مقصود کلی لمعه‌ای و دمه‌ای بوده است، «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف: ۱۱۱)». (همان: ۹۱)

۲-۲-۵- رساله شمع و شمشیر: این رساله در نسخه‌های مختلف، اسم‌های متفاوتی دارد. در

جایی، خود خواجه این رساله را سبع المثانی نامیده است. در رساله شمع و سحاب ارتباط فرد با فرد بیشتر دیده می‌شود، اما در اینجا درگیری فرد با خودش و آنچه در دورنش است به طور واضح دیده می‌شود. خواجهی کرمانی در این رساله از شبی تاریک و ظلمانی سخن می‌گوید که ظلمت آن بر سپاه خسرو نيمروز غالب شده است و گویی یاقوت زرد را از فغفور چین ربوده است، سپس از احوال خود که دست‌خوش تصرف روزگار شده یاد می‌کند: «این دست خوش تصاریف زمان، و پای مال نوایب حدثان که «أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفَاءُ» (بقره: ۲۶۶) و زبان قلم و قلم زبان، از تقریر شدت احوال، و تحریر قلت اموالش، لال گشته و کلال پذیرفته». (همان: ۴) در چنین شب تیره‌ای، شاعر در بزم پرشکوهی که در کاخ امیر مبارزالدین محمد برپاست حضور دارد. در مجلس شاهانه امیر مبارز، همه نشانه‌های جلال و عظمت جمعند. «مجلسی، صد قصور بر هشت چمن روضه رضوان ثابت کرده، و صدشکن به نه طارم شش دری درآورده، خلاصه شمعی معبر که در محضرشاه نورافشانی کرده است: طفلی زبان آورچون شهد، «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ» (ال عمران: ۴۶)؛ شاهی زرین تاج سیمین فرش، تیره روزی شبگرد، خورشیدی سایه پرورد؛ فرهادی از شیرین جدا مانده...». (همان: ۵-۷) خواجه شمع را چون خود سوزان و فروزان می‌بیند، گویی خواجه یک نوع هم‌ذات پنداری با شمع دارد که فکر می‌کند آن «منی» است که از حضور او در اینجا ناراحت است، خودش را محقق نمی‌داند که در اینجا باشد، دقیقاً مثل همین شمع که جایش اینجا نیست. این شمع می‌توانست به جای اینکه محفل ظلم را روشن کند، محفل اهل علم، و فقر را روشن کند، در واقع شمع را نمودی از خودش می‌داند. شمع، هم‌چنان که برپای مقاومت ایستاده و اشک می‌ریزد، یک باره در نگاه خواجه، زندگی می‌یابد و زنده می‌شود، نگاه، دل و احساس پیدا می‌کند

و با او سخن می‌گوید. از ایستادن و هرگز نیفتادن هایش، از پیوسته سوختن‌ها و پیوسته ساختن- هایش و خوابجو او را نمود دیگری از خود می‌بیند. گویی در وجود شمع حلول کرده و همچون او می‌سوزد و با شب می‌جنگد و با احساس او روزگار را می‌بیند. بعد از وصف خوابجو از شمع خود شمع شروع به رجزخوانی می‌کند که من که هستم؟ بر روش مناظره که دو طرف خودشان را معرفی می‌کنند، خلاصه معرفی شمع این است که می‌خواهد بگوید که من حریف تاریکی هستم. «هر شب چون لعل بدخشان، لمعه آتش افشان من، نگین سرحلقه گردد، چون برق یمن، براق براق من، در میدان شمسواری، به جولان درآید». (همان: ۱۱) در تمام بزم شاهی می‌گردد تا حریفی برایش بیاید، می‌گردد و می‌گردد و بالاخره می‌یابد. دوست و آشنای دیگری هم آنجاست، که از جنس اوست، آشنایی خاموش، او شمشیری آسوده، خفته در نیام، آرام و ساکت است. بی‌آنکه صدای چکیدن حتی قطره‌ای خون خوابش را بیاشوبد، خوابجو به سراغش می‌رود، از نیامش برمی‌کشد و به مناظره‌اش می‌کشانند. شمشیر، پس از رختی ناشی از رکودی طولانی، مغرور و پرتفرعن به میدان می‌آید و مبارزه می‌طلبد. پس از اتمام سخنان شمع، نوبت شمشیر است که رجز می‌خواند و با هجو، شمع شروع می‌کند که اگر شمع دست از زبان‌آوری برندارد، سرش را می‌زنم. «عزیزانم در مجلس سامی به حُسام مصری شهرت داده‌اند، و به صارم هندی مشهور گردانیده؛ اما منم سیف حیدر علوی و شجره گوهر مرتضوی؛ جعفر سفاح منصور، گوهر معدن شرور؛ کشاف تفسیر حُروب». (همان: ۱۴) شمشیر، شمع را سرزنش می‌کند که: «تو روز کوری و چون خفاش هرشب به پرواز آیی، بی دست و پایی و به شوخی سرافرازی نمایی». (همان: ۱۸) خوابجوی کرمانی در مناظره‌های خود با زیباترین و بدیعی‌ترین هنر خود در مناظره، طرف مناظره را به خاک می‌اندازد. «شمع چون از آن شجره جویبار حنجره، و ثمره اشجار مُشاجر، آن کلمات زهرآمیز و مزخرفات آتش‌انگیز، استماع نمود، گفت: ای بدگوهر خون خوار! و ای سبک سنگ بی‌وقار! سر به خیره سری برآورده‌ای، و دست تطاول به تجاهل دراز کرده‌ای». (همان: ۱۹) چون آن سخنان بر ذائقه شمشیرخوش نیامد، گفت: «من آن شاهباز تیزپروازم که دانه از حَبَّة الْقَلْبِ قلب شکنان برم، و آب از آبگاه دریا دلان خورم». (همان: ۲۱) در این گفتگوی مفصل هریک به طریقی می‌کوشند که خود را قهرمان نشان دهند. خوابجو در انتها این جنگ را نیز به صلح می‌کشانند و به گونه‌ای خرد را

واسطه قرار می‌دهد. خواجه‌ی کرمانی زیباترین تعبیر را به کار می‌گیرد تا بین شمع که مظهر عشق و شمشیر که مظهر قدرت است، رابطه برقرار کند و آنها را که همیشه خصم یکدیگر بودند؛ دوست یکدیگر معرفی کند و به آنها بفهماند که هر دو در یک میدان تلاش می‌کنند، بدین‌گونه بین آنها آشتی و صلح برقرار می‌کند و آنها را به وحدت می‌کشاند. در حقیقت خواجه سخنان ناگفتنی خود را در تمثیل شمع و شمشیر در ضمن مناظره گفته است.

۵-۲-۳- رساله نمد و بوریا: خواجه‌ی کرمانی در این رساله از غم و اندوهی سخن می‌گوید که در ریعان جوانی، دامن زندگیش را گرفته بود و او را نالان و معتکف خاک در میکده ساخته بود، که یک‌باره ندای دعوت به خانه دوست در دلش طنین می‌اندازد و او را شیفته و واله می‌سازد، و بدون هیچ تردیدی با غسل در آب انابت، همه آلودگی‌ها را از دل می‌زداید و عازم دیار معشوق می‌شود. «دل پرآتشم دست از آب روان شسته، و خار کربم در پای طرب شکسته، وطن در صحن بستان انابت گزیدم، و رایحه ریحان اجابت شنیدم. مثال بی مثال ربانی را که «**ثَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا**» (تحریم: ۸) مضمون آن است، مُثَمِّلِ بوده و اذعان و انقیاد را تلقی نموده». (همان: ۹۷-۹۶) پس از شرح سفر عزیزمت، شاعر عاشق است که شوق دیدار دوست او را به وجد آورده است، اما عذاب دل‌کندن از یار و دیار نیز گریبان او را گرفته است. پس از آن، در یک جدال روحی، نالان عازم دیار دوست می‌شود و روی به عالم غربت می‌نهد، سفری که بازگشتی بسیار طولانی دارد. خواجه‌ی کرمانی، چنانچه خود می‌گوید، ابتدا به زیارت آرامگاه ابوعلی دقاق می‌رود و دست ارادت به خدام آن حضرت می‌دهد، سپس سفر خویش را ادامه می‌دهد. ظاهراً در غروب اولین روز سفر، به خانقاهی می‌رسد که کهنه و متروک است، در بیابانی دور، نه نشانی از یاری و نه نامی از دیاری، شب فرا می‌رسد و او تنها و غریب، تصمیم می‌گیرد شب در خانقاه بماند. «چون سلطان نیم روز جنیبت به شام راندم، و سحاب‌وار از چشم دریا بار، قطرات عبرات، در فرات و نیل افشاندم. دل رونده‌ام که سالک مسالک افتقار، و مالک ممالک اضطرار بود، به آستانه‌ای برد و آشیانه‌ای بنمود. زاویه‌ای یافتم در بسته، و راویه‌ای سر بسته». (همان: ۹۹) خواجه در آن خانقاه شیخ متظاهری را می‌بیند و شیخ را در نماد بوریا و نمد مجبور به گفتگو می‌کند و گفتگوی بسیار زیبایی بین نمد و بوریا صورت می‌گیرد. «چون مرغ به هرجا پیران می‌کردم. بر سر هر شاخی می‌جستم، ریاکاری را

یافتم بر بوریایی نشسته، و نام شیخی به شوخی بر خود بسته.» (همان: ۱۰۱) خواجهی کرمانی در خانقاه، به پیری برخورد می‌کند با ظاهری چون پیران روشن ضمیر، نسبت به او ابراز احترام می‌کند، اما در اندک زمانی بیش نمی‌گذرد که متوجه اشتباهش می‌شود، هرچه می‌جوید معیارهای خود را در او کمتر می‌بیند و هرچه بیشتر سخن می‌گوید به خبث باطن او پی می‌برد. خواجه آزرده خاطر و رنجور می‌شود و از او می‌خواهد که او را راهنمایی کند، درخواست جایی که بتواند اندکی استراحت کند. گفتم: «ای درویش! این دل ریش را به تکیه جایی رهنمای باش، و به کوزه ای آب دریاب.» (همان: ۱۰۲) عاقبه‌الامر، بر من نحیف ضعیف رحم کرد «و به بیغوله ای برد؛ و خورش و پوشش را، کشکینه ای و پشمینه ای آورد. دیدم آتشی از نی سوخته و چراغی از نفت برافروخته، و از بهر فرش لنگر و طرح منظر، نمدی پرداخته، و بوریایی ساخته.» (همان: ۱۰۴) در اینجا خواجهی کرمانی از زبان نمد و بوریا سخنانی را در فضای خیالی خود بیان می‌کند و دست به قلم می‌برد و با استناد به آیات قرآن و احادیث و اقوال بزرگان این مناظره زیبا را خلق می‌کند. او در این اثر چنان به زیبایی از زبان نمد و بوریا سخن می‌گوید که گویی در آنها واقعاً روح انسانی دمیده است، یا گویی چنان به ضمیر آنها وارد شده که بر جزئیات تاثیر سخنان هریک بر دیگری کاملاً آگاه است. خواجه در اینجا نمد را اینگونه توصیف می‌کند: «گویی آن سرزده بالیده و برزده مالیده، در آن گوشه که بود، گوشه گیری می‌نمود و احتیاط جمع و استراق سمع می‌کرد، و خود را در میان نمی‌آورد. چون از این ضعیف، این حدیث عنیف بشنید، برخویش بیچید، بر وجودش هرسر موی از غضب شد نشتری.» (همان) نمد پس از آن از غایت خشم، به گوشه چشم در من نگریست. گفت: «تو پنداری در این گوشه که افتاده‌ایم ما را گوش نیست، یا اگر خاموش نشسته‌ایم ما را هوش نه؟ هرکسی را به یک نام نباید خواند، و هر مرکوبی را به یک چوب نشاید راند. چون دیدم که آن شعر با ف شعرائی، و پهنایی طولانی، طول و عرضی نهاده است، و در قیل و قالی افتاده، گفتم: این سبک سنگ را وزنی نباید نهاد، و جواب جمادی نشاید داد.» (همان: ۱۰۶-۱۰۵) خواجه بعد از گفتگویی که با نمد دارد ناگاه، صدایی می‌شنود و سپس بوریا را اینگونه توصیف می‌کند: «دیدم جان سپاری بی‌سپر، کمرداری بی‌پاوسر؛ برزسته ای بر بسته، نوخاسته‌ای خودرسته؛ زاویه داری مسجد نشین، اما تواضع و مسکنتش مامل؛ آن که او را بی‌ریا دانند و نامش بوریاست.»

(همان: ۱۰۷-۱۰۶) خواجه آنچه را که می‌خواهد به صاحب ریا یا ریاکار بگوید به بوریا می‌گوید، و از اینجا مناظره زیبایی بین نمد و بوریا آغاز می‌شود. بوریا در خطاب به نمد می‌گوید: «ای شورپشت تیره روی، و خرده گیر درشت خوی! گوشه دار کینه کوش، مربع نشین مربع شبانان، تو چون طریق از رهروان طریقت نیاموخته‌ای، و راه طریقت روان ندانسته‌ای، اصول این کلام کی خوانی، و بیان این معانی کی دانی؟» (همان: ۱۰۸-۱۰۷) سپس بوریا با تفرعن بیان می‌کند: «من آنم که شاهان بساط، پیشم رخ نهاده‌اند، و پیلان در مقام طاعت ایستاده. تا بوده‌ام هم دم مرغان گلزار بوده‌ام، و در ادامه نمد چون دید که نوایر نی در اشتعال است، آتش اغتیاظ در التهاب آورده و گفت: این باغی بغا را نگرید که از خانه تصوف در کوی تصلف افتاده، و پای از جاده بیرون نهاده، از خشک مغزی دهان باز کرده، و خرافات آغاز کرده. کار ما بین که با که افتاده‌است! آن بی دل هوایی و بی سر و پای صحرائی، یعنی نی نایی، از جای برآمد، تیغ زبان تیز کرده، و روی در میدان فصاحت آورده، گفت: تو چه مرد کارزاری، که نقش و نگار بازمانده‌ای، و کار خود از مرتبه اعلی به آدنی رسانده‌ای؟ دلت به طلاق رویی خرسند است و کارت به تمسک مویی در بند به روی خوب مشو غره و به موی مناز؛ نمد از غایت گرمی، به هر مویی زبانی شد، و از سرحدت گفت: این چه تصنع است و شیادی؟ و این چه تسلس است و زراقی؟ خیره سری را سرمایه، و خشک مغزی را پیرایه ساخته‌ای، و سر به وقاحت برافراخته! بوریا رایت غلا و علم کبریا برافروخت، و از سر کبر و ریا بحثی در انداخت که ای لقیظه صحرائیان! و سر حلقه سوداییان! اصلت از شبانان است، و خود را به چوپان بازخوانی! و خویشان را مقرب سلطان دانی! از قضا باد آواز نی را برگوش شیخ رسانید و با آنکه گفتند سخن باد هواست، ولی او برآشف و خطاب به بوریا گفت: ای تهی مغز زبان شکسته، دراز نفس دم بسته! چون تو الکنی لسن، این کلمات خشن، چون تواند که بر زبان راند». (همان: ۱۲۱-۱۰۸) رساله نمد و بوریا، یکی از مؤثرترین و شیواترین رسائل خواجهوی کرمانی است. خواجهوی کرمانی، در این اثر خویش تمامی نفرتی را که از همه ریاکاران متظاهر در دل دارد، آشکار می‌سازد و سخت نسبت به آنها اظهار انزجار می‌کند. خواجه پس از نقل مناظره مفصل نمد و بوریا که بر اساس سبک او تماماً مستند به آیات قرآن است، اذعان می‌دارد که منظور او از نمد و بوریا تمثیلی بوده از افراد انسانی و گفتگوهایی که بین آنها صورت گرفته، تصویری از

روابط بین انسان‌ها بوده است. او اقرار می‌کند که ساختار تمثیلی جهت بهتر بهره گرفتن انسان‌ها بوده است و هدف دیگری از این امر نداشته است، «که جان را در ضمن این اشارت، بشارتی است و دل را در تحت این عبارت، عمارتی؛ ورنه ظاهر است که از حصر حصیری چه آید، و از طیّ نمدی چه گشاید. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف: ۱۱۱)». (همان: ۱۲۳)

۵-۲-۴- رساله سراجیه: خواجه در آغاز این رساله نیز چنانچه سبک اوست، پس از پرداختن به ستایش خداوند و نعت و مدح پیامبر اکرم^(ص)، از خود می‌گوید و از آنچه او را به تدوین رساله سراجیه برانگیخته است. در رساله سراجیه، خواجه شخصاً خود یکی از قهرمانان داستان است که با چراغ صحبت می‌کند. در آغاز رساله تصریح می‌کند در زمان تدوین سراجیه که آخرین اثر مشهور اوست هنوز در کرمان به سر می‌برد. او که بعد از سیر و سفرهای طولانی و کسب تجربه‌های فراوان، به دیار خویش بازگشته است، و از احوال و اموال و واقعه‌ای که حال او را پریشان کرده بیان می‌کند: «احوال او أصابته الكبر وله ذرّية ضعفاء» (بقره: ۲۶۶)، «واموال او فأصبح هشيمًا تذروه الرياح» (کهف: ۴۵)». (همان: ۳۴) بعد از بازگشت به دیار خویش، هنوز آزرده خاطر است و ایوب وار، بر آزار کرمان صبر می‌کند. روزگاری که در بغداد بود باد عنبر نسیم سحر را تحسین می‌کرد که شاید از کرمان گذشته و برکت یافته باشد، اما امروز حتی تنفس هوای کرمان و قدم نهادن بر خاک دیارش نیز دلتنگی او را نمی‌زداید: «چو گنج از ویرانه برآمده، و به کنج کاشانه درآمده؛ و از اشتعال نوایر نوایب، و اشتعال بواعث مصایب، با سینه پراتش و با دیده پرآب». (همان: ۳۵)، در شبی تیره در سرایی متروک و در احاطه فقر و دلتنگی تنها خویشاوند او چراغی است که سرما و ظلمت را از حریمش می‌زداید. «دیدم چراغ پرداغ را با دلی سوخته، و جگری افروخته، برق آتش سینه در اثر انداخته، و بیرق آه از فلک مستدیر برافروخته». (همان: ۳۵) خواجه، به رویش لبخندی می‌زند، همه احترام خود را با نگاه، به پایش می‌ریزد، مدحش می‌کند، تملقش می‌گوید، تا بالاخره همچون معشوق رمنده، دلش را به دست می‌آورد. «چون به دیده معنی در صورتش نظر می‌کردم، راست گویی شکوفه‌ای بود برسیمین سروی شکفته، و گل دسته‌ای زرین تذروی به منقار گرفته؛ ماری ناری به دندان گرفته». (همان) خواجه به کالبد چراغ روح می‌دمد، زنده‌اش می‌کند، جان انسانی به او می‌بخشد. «گفتم: ای لُعبتِ لموع و سرکش شموع که از خود

سوخته‌ای برساخته‌ای، دل را از تاب سینه گداخته‌ای، تو آن خورشیدی که برق از تیغ جهانی، و تیغ درمیغ نشانی. چشم شب خیزان به رویت روشن است». (همان: ۳۷) خواجه، خود با تمام توان معجزه آسای گویایی‌اش، زبان او می‌شود. گاه از وجود چراغ بیرون می‌آید، خواجه‌ویی می‌شود که چراغ را و به تعبیر او که دیگر نه یک چراغ، که دوست و مانوس و مخاطب او شده است، سراج را از بیرون می‌بیند، سوختن برافروختگی و جوش خروش او را چنان تصوّر می‌کند که خودش هم به حالش دل می‌سوزاند، و از نور و شعف و روشنایی که در محیط ایجاد می‌کند سخن می‌گوید و گاه به درون او می‌رود، با او نور می‌افشاند و گرما می‌بخشد. «چون آن آتش دل نورافروز، و روشن رخ ظلمت سوز، آن ترانه دل سوز بشنید، و آن پیمانۀ دل افروز درکشید، رخ برافروخت، و گوی فصاحت به چوگان بلاغت درانداخت و گفت: ای از قلم زبان، زبان آورتر! با سوختگان بساز و تعجیل مکن. اگر از پیری نظری یافته‌ای، و از این آتش شرری دیده‌ای، هر که او گرمی در سردارد، خبر از سر ندارد، و آن که دلی چون بحر در بر ندارد، نم در جگر ندارد آتشی دارد، چون سوزی که مرا در سینه است، دیرینه است و تابی که مرا در دل است، نه از کینه است». (همان: ۵۱-۵۰) خواجه با او زندگی می‌کند و از دید او و با نگاه او دنیا را می‌بیند و مردم دنیا را که، «آنها که می‌فروزندم، می‌سوزندم، و آنها که می‌افروزندم، می‌گدازندم». (همان: ۵۱) گاه خواجه‌وست که سخن می‌گوید و گاه هموست که در نمود چراغ می‌سوزد و نور می‌افشاند و گرما می‌بخشد. همچنان غرق در گفتگویند که شمع آتش افشان فلک از شمعدان سیمگون زبانه می‌کشد، و چراغ رو به خاموشی می‌نهد. «آفتابش به لب بام رسید، و روز عمرش به حدّ شام». (همان: ۵۵) خواجه متوجّه می‌شود که شب گذشته و روز جدید از راه رسیده است یعنی فرصت دیگری برای زندگی به او رو نموده است. «شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید و در پایان می‌گوید: همچو روز روشن است که مقصود این سوزنده سازنده که مشعله سوزمجلس سخن سرایان، و نواساز بزم بی نوایان است، از انارت این چراغ و عمارت این باغ، نور دیده اصحاب بصیرت و سرور سینه ارباب سریرت بوده؛ «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۸)». (همان: ۵۶) سپس از اینکه سخنش به اطناب کشیده عذرخواهی می‌کند و غصّه‌های خود را عامل این اطناب معرفی می‌کند.

۳-۵- پایان مناظره: خواجهی کرمانی در بدنه مناظره حرف و نظر خود را از زبان شخصیت غالب مناظره به صورت غیرمستقیم بیان می‌کند و علاوه بر آن در راستای تثبیت و تحکیم عقیده-اش و کمک به درک خواننده، معمولاً در قالب نتیجه منطقی، به بیان مستقیم عقیده و انتقال پیام خود می‌پردازد. معمولاً مناظره‌های او با حضور و ورود شخص ثالثی به میان بحث به پایان می‌رسد و داوری آن شخص است که میزان درستی و نادرستی گفته‌های طرفین را تایید می‌کند. شخصیت این داور در این مناظره‌ها بی‌طرف (خنثی) است، پایان مناظره‌های خواجهی کرمانی برنده‌ای وجود ندارد و مناظره با تساوی دو طرف به پایان می‌رسد.

نتیجه‌گیری

مناظره در ایران قدمت زیادی دارد و شاعرانی چون اسدی، نظامی، سعدی، خواجه در این نوع ادبی طبع آزمایی کرده‌اند. در رسائل مثنوی خواجه کرمانی ساختار مناظره را می‌توان در سه بخش آغاز، بدنه و پایان مورد بررسی قرار داد. خواجه کرمانی در مقدمه مناظرات خود ابتدا پس از پرداختن به ستایش خداوند و نعت و مدح پیامبر اکرم^(ص) و سپس به شرح و توصیف فضای مناظره می‌پردازد، تا با این شگرد فضای مناظره را در نظرخواننده مجسم کند. در بخش بدنه، شاعر به شخصیت‌پردازی داستان اقدام می‌کند و دو سوی مناظره، تفکرات خود را بیان می‌کنند. در مناظره‌های خواجه گفت و شنوهای طرفین بیش از یک بار اتفاق می‌افتد، و در بخش پایانی مناظره، دو طرف مناظره هر دو توجیه و تایید می‌شوند. تایید و توجیه طرفین مناظره به این است که شاعر در جایی که اصول اخلاقی در میان است نمی‌تواند برنده را انتخاب کند. از دیگر سو چون محتوای بعضی مناظرات خواجه مسائل سیاسی و اخلاقی درباری است و خواجه از بیان صریح مواضع خود معذور است به همین علت است برنده نهایی را هر دو طرف مناظره اعلام می‌کند.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- بهار، ملک الشعراء، (۱۳۸۷)، *مقدمه‌ای بر دیوان پروین، معجزه پروین*، به اهتمام مجید قدمیاری، تهران: سخن.
- ۲- تفضلی، احمد، (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ۳- جنتی عطایی، ابوالقاسم، (۱۳۳۴)، *بنیاد نمایش در ایران*، تهران: صفی علیشاه، چاپ دوم.
- ۴- خواجهی کرمانی، محمودبن علی، (۱۳۹۹)، *رسائل خواجه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد شادروی منش، محمود عابدی، تهران: موسسه پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۴)، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- رزمجو، حسین، (۱۳۷۲)، *انواع ادبی*، چ ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۷- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۲)، *انواع شعر فارسی*، شیراز: نوی، چاپ اول.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *شعری دروغ، شعری نقاب*، بحث در متون شاعری، سبک و نقد شاعری با ملاحظات تطبیقی و انتقادی راجع به شعر قدیم و امروز، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- سجادی، سیدجعفر، (۱۳۴۱)، *فرهنگ علوم عقلی*، تهران: ابن سینا.
- ۱۰- صادقی، علی اشرف؛ عابدی، محمود، (۱۳۹۵)، *سخن عشق: جشن نامه دکترحسن انوری*، تهران: سخن.
- ۱۱- میرصادقی، میمنت، (۱۳۷۶)، *واژه نامه هنری*، تهران: مهناز، چاپ دوم.
- ۱۲- معین، محمد، (۱۳۴۲)، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- واعظ کاشفی، ملاحسین، (۱۳۶۹)، *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشرمرکز، چاپ اول.